

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

در جلسه گذشته بیان شد در سند روایتی که ذیل آیه شریفه «[فَفِرُوا إِلَى اللَّهِ](#)»^[1] واقع شده، محمد بن سنان و ابی الجارود است. درباره ابوالجارود بحث کرده و اعتبار روایات ابوالجارود را پذیرفتیم. در مورد محمد بن سنان نیز ادله وثاقت او را ذکر کردیم، اما ادله‌ای هم بر تضعیف او وجود دارد.

بررسی ادله تضعیف «محمد بن سنان»

1. تضعیف شیخ مفید(قدس سره):

در گذشته بیان شد که مرحوم شیخ مفید درباره وثاقت محمد بن سنان در ارشاد می‌گوید از خواص امام کاظم(علیه السلام) و از ثقات و اهل ورع است^[2]، اما در رساله عدویه درباره محمد بن سنان می‌گوید: «و هو مطعون فيه لا تختلف العصابة في تهمة و ضعفه»^[3]، در اینجا سه احتمال وجود دارد؛ 1) بگوییم این دو حرف با هم تعارض می‌کنند و هیچ کدام را نپذیریم، 2) دو تا محمد بن سنان بوده، که این هم بسیار بعید است، 3) محمد بن سنان در یک زمانی عنوان غالی را نداشته و توثیق او («و من اهل الورع» بودن)، مربوط به آن زمان است، اما عبارت «مطعون فيه»، مربوط به زمانی است که غلو در او ظاهر شده است.

2. تضعیف ابن عقده:

نجاشی از ابن عقده نقل می‌کند که او درباره محمد بن سنان می‌گوید: «رجل ضعيف جداً لا يعول عليه و لا يلتفت إلى ما تفرد به»^[4]، نتیجه این بیان ابن عقده، موجب ضعف محمد بن سنان مطلقاً نیست یعنی اگر ما باشیم و فقط همین عبارت، به این معناست که در روایاتی که محمد بن سنان، متفرد به اوست ما نمی‌توانیم اخذ کنیم، همان‌گونه که شیخ صدوق(قدس سره) در مورد سکونی یک چنین دیدگاهی داشته و می‌گوید ما در مواردی روایات سکونی را اخذ می‌کنیم که تفرد به آن نداشته باشد. پس مطلقاً دلالت بر ضعفش ندارد.

3. تضعیف فضل بن شاذان:

شاید مهم‌ترین وجه تضعیف عبارت فضل بن شاذان باشد که می‌گوید: «: لَا أَسْتَحِلُّ أَنْ أَرَوِيَ أَحَادِيثَ مُحَمَّدَ بْنِ سِنَانٍ»، باز فضل بن شاذان در برخی از کتب خود می‌گوید: «أَنَّ مِنَ الْكَاذِبِينَ الْمَشْهُورِينَ ابْنَ سِنَانٍ وَ لَيْسَ بِعَبْدِ اللَّهِ»^[5] مراد از کذاب، عبد الله بن سنان نیست، بلکه مراد محمد بن سنان است.

اشکالی که در مورد محمد بن سنان هست، «غلو» است و آنچه را که اینها می‌گویند، الآن طبق مبانی محکم بزرگان علمای امامیه، از موارد غلو به حساب نمی‌آید.

تبیین معنای «غلو»؛ انواع علم غیب

زمانی بوده که اگر یک راوی معتقد بود به اینکه امام معصوم (علیه السلام) علم غیب دارد، این را غلو حساب می‌کردند، اگر در بالاترین درجه تقوا و ورع هم بود، اصلاً او را قبول نمی‌کردند حتی طردش می‌کردند. نقل می‌کنند که قمیین در قرن سوم و چهارم و پنجم، غلات را از این شهر بیرون می‌کردند. حال به کسانی که می‌گفتند «غلات»، چه عقایدی داشتند؟ یک عقیده‌شان این بوده که امام علیه السلام علم غیب دارد، یک عقیده‌شان این بوده که امام علیه السلام، معصوم من جمیع الجهات است (البته خود این، یک بحث مفصلی دارد که در جای خودش باید مطرح شود).

همین روزها بحث علم غیب امام علیه السلام را در دهه اول محرم در مجمع وارث الانبیاء (که مربوط به عتبه حسینی (علیه السلام) است) در چند جلسه بحث کردیم؛ یک علم غیب مختص به خداست که خود ائمه علیهم السلام از خودشان نفی کردند و گفتند دو جور علم داریم؛ (1) علم مستأثر که مختص به خدای تبارک و تعالی است، (2) علم غیر مستأثر. اساساً علم غیب که در قرآن آمده: «**إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ**»^[6]؛ علم غیب فقط برای خداست یعنی علمی که هیچ واسطه و معلم ندارد (که این در بعضی فرمایشات امیرالمؤمنین (علیه السلام) هم هست).

نتیجه‌اش این است که غیر از خدای تبارک و تعالی هر کسی هر علمی دارد، به اذن الله است و اصلاً دیگر علم غیب نیست؛ چون علم غیب آن است که خود عالم ذاتاً من دون معلم به آن برسد که این فقط مختص به خدای تبارک و تعالی است. این علم غیب، مسلم در پیامبر (صلی الله علیه و آله) هم نیست، چون خدای تبارک و تعالی معلم اوست، در احدی نیست، در ملائکه و هیچ موجودی نیست و فقط در ذات خداست.

یک علم دیگری هم داریم و آن هم غیر از خدا احدی نمی‌داند و آن علم به این است که قیامت چه زمانی واقع می‌شود؟ این هم فقط خدا می‌داند، «**يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ**»^[7]؛ از ساعت و قیامت می‌پرسند بگو من نمی‌دانم، این علمش مختص به خداست. در مسئله‌ی ظهور حضرت حجت (عج) تشبیه شده به اینکه زمان ظهور هم مثل زمان قیامت و زمان ساعت است یعنی حتی خود حضرت هم نمی‌دانند زمان ظهور چه زمانی است؟

یک مطلبی را همین روزها از یکی از روحانیون پخش کرده بودند که گفته بود چند بار قرار بوده ظهور واقع بشود، اما به خاطر کارهای ما تأخیر افتاده!! این خبر را شما از کجا داری؟! خود حضرت نمی‌داند چه زمانی ظهور است، حتی اگر فردا وقت ظهور باشد، حضرت نمی‌داند؛ زیرا زمان ظهور در روایات معتبر به زمان ساعت و قیامت تشبیه شده و علمش عند الله است.

البته معتقدیم که ائمه معصومین علیهم السلام آنچه را که بشر عادی نمی‌داند می‌دانند، حتی در روایتی هست که خدای تبارک و تعالی چطور ما را حجت بر شما قرار بدهد، تعبیری همچون «ما يخفى عنا اخبار السماء» وجود دارد، اینکه در روایات هست ما علم «بما كان و ما يكون و ما هو كائن» داریم، اینها در غیر از آن مورد استثنایی که است و معتقدیم که بقیه موارد را ائمه (علیهم السلام) علم دارند. (البته روایاتی که می‌گوید: «**أَنَّ الْإِمَامَ إِذَا شَاءَ أَنْ يَعْلَمَ عِلْمٌ**»^[8]، این روایات اگرچه از جهت سند دارای اشکال است و مرحوم مجلسی نیز در سند این دسته از روایات خدشه می‌کند، اما قابل جمع با بقیه روایات است که در جای خودش این را بحث کردیم).

به هر حال، اگر وجه تضعیف محمد بن سنان، اعتقاد او به موارد این چنینی است (که در نزد بعضی‌ها عنوان غلو را داشته)، این نمی‌تواند به عنوان غلو باشد و مجموعاً ما وقتی قرائن وثاقت و ضعف را در کنار هم قرار می‌دهیم، قرائن وثاقت محمد بن سنان رجحان دارد.

نکته:

برخی گفتند خود محمد بن سنان ضعیف است، ولی ما به روایاتش اعتماد می‌کنیم یعنی آن‌هایی که محمد بن سنان را قبول دارند؛ یا وثاقتش را قبول دارند که طبعاً باید به روایتش عمل کنند، اما برخی هم قائل‌اند به اینکه اگرچه محمد بن سنان ضعیف شده و ضعیف است، اما به روایاتش عمل می‌کنیم.

شیخ طوسی (قدس سره) در کتاب الفهرست درباره محمد بن سنان عبارتی دارد که دو گونه معنا شده است: «جمع ما رواه إلا ما كان فيها من تخليط أو غلو»؛ یکی اینکه شیخ شهادت می‌دهد تمام روایاتش خالی از تخلیط و غلو است، دیگر آنکه مرحوم شیخ گفته ما روایاتی که خالی از تخلیط و غلو است را عمل می‌کنیم («تخلیط» در اصطلاح رجالی به این معناست که کسی برای امام (علیه السلام) مقام فوق بشری را قائل باشد).

به هر حال، باید دقت داشت این روایت مورد بحث که در ذیل آیه: «فَفَرُّوا إِلَى اللَّهِ» آمده، نه بحث امام است و نه بحث غلو، بلکه می‌گوید: «فَرُّوا إِلَى اللَّهِ» و «فَرُّوا» را به معنای حج بیان می‌کند. بنابراین، دیگر بحث غلو و تخلیط در آن نیست.

نتیجه آنکه؛ نباید یک راوی که بیش از هزار روایت در کتب حدیثی دارد را کنار بگذاریم. اگر کسی این مبنای رجالی را (که راوی به خاطر غلو، تضعیف می‌شود) داشته باشد، می‌گوئیم محمد بن سنان، این همه روایات در احکام دارد و ربطی به مسئله غلو و تخلیط هم ندارد، از جمله همین روایتی است که مورد بحث ماست. از این رو، باید این روایت را قبول کنیم.

بنابراین، نباید یک راوی را به خاطر رمی به غلو، کنار بگذاریم، بلکه حداقل روایاتی که ربطی به غلو ندارد را باید از او بپذیریم و مثل روایت «فَفَرُّوا إِلَى اللَّهِ» که به معنای «حَجَّوا إِلَى اللَّهِ» است را نباید از اعتبار ساقط کنیم.

جمع‌بندی بحث

بحث در استدلال به آیات قرآن بر وجوب حج است و بیان شد که این «فَفَرُّوا إِلَى اللَّهِ» به حسب ظاهر خودش دلالت بر وجوب حج ندارد، اما با روایتی که محمد بن سنان عن ابی الجارود از امام باقر علیه السلام نقل کرده و سند آن را تصحیح کردیم و در روایت، «فَرُّوا» را به معنای حجّوا بیان کردند، دلالت بر وجوب حج دارد.

اشکال:

بعضی گفته‌اند در حقیقت استدلال به آیه نیست، بلکه استدلال به حدیث است.

گاهی اوقات، خود امام علیه السلام می‌فرماید: «الحجّ واجبٌ»، این وجوب حج به انشاء خود امام علیه السلام است، اما برخی از اوقات امام (علیه السلام) آیه را معنا می‌کند یعنی اگر ما یک روایتی را در تفسیر یک آیه ذکر کردیم، باز اینجا استدلال به آیه می‌شود منتهی استدلال به آیه به کمک روایت یعنی روایت در حقیقت کشف السّتر از آیه کرده است و می‌گوید حواس‌تان باشد که «فَرَّوْا» در اینجا به معنای «حُجُّوْا» است و آیه را برای ما تفسیر می‌کند.

استدلال به سنت بر وجوب حجّ

تا اینجا به چهار آیه بر وجوب حجّ استدلال کردیم. دومین دلیل بر وجوب حج، سنّت متواتره قطعیّه است یعنی بر فرض هیچ آیه‌ای از آیات قرآن، دلالت بر وجوب حج ندارد، اما یک سنت متواتره (یعنی روایات) بر وجوب حجّ داریم که این روایات دو دسته‌اند؛ یک دسته روایاتی که تفسیر برای آیات است که باز استدلال آن‌ها به استدلال به آیات برمی‌گردد، اما یک دسته روایات داریم که اصلاً کاری به آیه قرآن ندارد، مثلاً خود پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) یا خود امام (علیه السلام) به صورت مستقل از آیه، بیانی دارد که دلالت بر وجوب حجّ دارد. مثلاً از امام سجاد علیه السلام وارد شده: «حُجُّوْا وَاعْتَمِرُوا تَصِحَّ أَبْدَانُكُمْ»^[9] که این روایت به صورت مستقل دلالت بر وجوب حجّ دارد.

انواع عناوین دالّ بر وجوب حج در روایات

البته با دیدن عناوینی که صاحب وسائل در کتاب الحج جلد یازدهم وسائل الشیعه آورده، مسئله متواتر بودن وجوب حج یک امر روشنی می‌شود.

دسته اول:

یک سری از این روایات، به دلالت مطابقی می‌گویند: «الحجّ واجبٌ، مفروضٌ» یا به صیغه امر (مثل همین روایت «حُجُّوْا وَاعْتَمِرُوا تَصِحَّ أَبْدَانُكُمْ وَتَنْتَسِعَ أَرْزَاقُكُمْ»).

دسته دوم:

یک سری روایات می‌گویند حج بر «اهل جِدّه» واجب است (که باید دقت داشت که «جِدّه» یعنی غنی، خوانده شود نه «جَدّه»)، اهل الجده به معنای اهل الغنی است یعنی آدمی که متمول است. در روایت هست اگر کسی خیلی پول‌دار است، اینطور نیست که بگوئیم حجّ فقط یک بار در عمرش واجب است، بلکه هر سال بر او واجب است و باید حج را انجام بدهد.^[10]

دسته سوم:

روایاتی که می‌گویند حجّ در عمر، مرّه واحده واجب است. مانند روایت فضل بن شاذان از امام هشتم (علیه السلام) که حضرت فرمود: «إِنَّمَا أُمِرُوا بِحَجَّةٍ وَاحِدَةٍ لَا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ»؛ شما امر شدید به یک بار حج در عمرتان نه بیشتر، «لِأَنَّ اللَّهَ وَضَعَ الْفَرَائِضَ عَلَى أَدْنَى الْقُوَّةِ»؛ امام (علیه السلام) یک تعلیلی می‌آورند که خداوند تبارک و تعالی، فرائض را روی آن قدرت خیلی پائین وضع فرموده است.^[11]

روایاتی که دلالت بر عدم جواز تعطیل کعبه از حج دارد.^[12]

روایاتی که می‌گویند امام مسلمین یا والی، اگر دید بیت خالی است، باید از بیت المال پول بدهد و یک عده‌ای را به حج اعزام کند.^[13]

عنوانی در روایات هست که دلالت بر وجوب فوریت دارد.^[14] در این باب این روایات آمده که «مَنْ سَوَّفَ الْحَجَّ حَتَّى يَمُوتَ بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا»^[15]؛ اگر کسی تسويف کند (یعنی امسال و سال آینده کند) تا اینکه بمیرد، خدا روز قیامت او را مسلمان محشور نمی‌کند.

جمع‌بندی روایات

از مجموع این روایات به نحو تواتر معنوی استفاده می‌کنیم که «الحج واجب قطعاً»؛ حج وجوب دارد. حال برای فقیه گاهی اوقات توجه به این عناوین لازم است، یک وقتی تزامم به وجود بیاید بین حج و بین یک واجب دیگری به نام جهاد، وقتی فقیه بر این عناوین وارده در این روایات تسلط داشته باشد، در مقام تزامم بین حج و بین جهاد یا یک تکلیف دیگر، می‌تواند بگوید کدام یک اهمیت دارد. از این رو، با توجه به این عناوین به خوبی روشن است که سنت قطعیه دلالت بر وجوب حج دارد. تا اینجا دو دلیل بر وجوب حج بیان شد؛ قرآن و سنت.

دلیل سوم بر وجوب حج؛ اجماع مسلمین

مرحوم صاحب جواهر بعد از استدلال به قرآن و سنت می‌گوید: «و اجماعاً من المسلمین»^[16]، یک اجماع بسیار عجیبی وجود دارد. نمی‌گویند اجماع علمای امامیه، نمی‌گویند اجماع علمای عامه و خاصه، می‌گویند «من المسلمین»، یک اتفاقی که کمتر رخ می‌دهد، همه مسلمین بر وجوب حج اتفاق دارند.

درباره چیزی که اجماع مسلمین است، نمی‌توان گفت: «هذا الاجماع مدرکی لا يعتبر»؛ زیرا اولاً؛ در اجماعات مدرکی مبنای ما (بر خلاف مشهور معاصرین) این است که اجماع مدرکی هم حجیت دارد. ثانیاً؛ حتی طبق دیدگاه کسانی که می‌گویند اجماع مدرکی حجیت ندارد، باید گفت ممکن است علما در اجماع خود، به این آیات و روایات استدلال کرده باشند، اما جمیع المسلمین که سراغ استدلال به آیات و روایات نمی‌روند.

این نکته ظریف و دقیقی است؛ هر جا یک اجماعی، «اجماع من المسلمین» است، باید گفت در اینجا مسئله مدرکی بودن معنا ندارد، مدرک برای علما مطرح است و علما در استدلال‌اتشان می‌بینند آیه و روایت هست یا خیر؟ و ممکن است اجماعشان مدرکی بشود، اما وقتی می‌گوئیم اجماع مسلمین است یعنی بر فرض که آیه و روایتی دال بر وجوب حج وجود نداشت، منتهی همه مسلمان‌ها می‌گویند حج واجب است، این دیگر عنوان مدرکی بودن را پیدا نمی‌کند.

اگر یک جایی مسئله‌ای اجماع من المسلمین است، آیا در آنجا می‌توانیم سیره متشرعه هست؟ در سیره متشرعه اتصال سیره به زمان معصوم (علیه السلام) معتبر است، باید این سیره از زمان ما تا زمان گذشته متصل باشد به ائمه علیهم السلام. حال آیا با وجود اجماع من المسلمین، اصلاً مجالی برای فقیه هست که به سیره متشرعه تمسک کند؟

پاسخ:

به نظر من وجهی بر این نیست، «چون که صد آمد نود هم پیش ماست»، وقتی ما می‌گوئیم اجماع مسلمین است یعنی از متشرعه و غیر متشرعه؛ همه آن‌ها. بنابراین، این نتیجه را می‌گیریم جایی که یک مسئله‌ای اجماع من المسلمین شد، اصلاً صحیح نیست که فقیه به سیره متشرعه تمسک کند.

شما در اجماع مصطلح می‌گوئید کشف از قول معصوم علیه السلام می‌کند، در این اجماع من المسلمین، یقین به حکم الهی پیدا می‌کنیم که حکم الهی این است. می‌گوئیم من الصدر إلى الآن جمیع المسلمین من جمیع الفرق، از شیعه و غیر شیعه، حج را واجب می‌دانند. مثل اینکه بگوئیم اجماع داریم خوردن مال غیر حرام است، فرض کنید هیچ دلیل خاصی نداشته باشد.

بالتر آنکه؛ در بحث از اینکه آیا خودکشی حرام است یا خیر؟ یک وقتی هست که به این آیه «وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» تمسک می‌کنیم، اما یک وقت می‌گوئیم این آیه اصلاً ربطی به این قضیه ندارد. می‌پرسیم پس چه دلیلی داریم بر اینکه خودکشی حرام است؟ به نظر من یکی از ادله‌اش اجماع من المسلمین و غیر المسلمین است یعنی به هر کسی بگویی این کار درست است یا نه؟ می‌گوید درست نیست.

این اجماع مسلمین را، هم صاحب جواهر (قدس سره) دارد و هم مرحوم سید در عروه. صاحب جواهر (قدس سره) می‌گوید دلیل دیگر بر وجوب حج، «ضرورة من الدین» که در جلسه آینده مورد بررسی قرار می‌گیرد.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] □ سوره زاریات، آیه 50.

[2] □ «فَمِمَّنْ رَوَى النَّصَّ عَلَى الرَّضَا عَلِيِّ بْنِ مُوسَى ع بِالْإِمَامَةِ مِنْ أَبِيهِ وَ الْإِشَارَةَ إِلَيْهِ مِنْهُ بِذَلِكَ مِنْ خَاصَّتِهِ وَ ثِقَاتِهِ وَ أَهْلِ الْوَرَعِ وَ الْعِلْمِ وَ الْفَقْهِ مِنْ شِيعَتِهِ دَاوُدُ بْنُ كَثِيرٍ الرَّقِّيُّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ وَ عَلِيُّ بْنُ يَقْطِينٍ وَ نَعِيمُ الْقَابُوسِيِّ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ الْمُخْتَارِ وَ زِيَادُ بْنُ مَرْوَانَ وَ الْمَخْزُومِيُّ وَ دَاوُدُ بْنُ سُلَيْمَانَ وَ نَصْرُ بْنُ قَابُوسَ وَ دَاوُدُ بْنُ زُرْبِيٍّ وَ يَزِيدُ بْنُ سَلِيطٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانَ.»
الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج 2، ص: 247-248.

[3] □ «و هذا الحديث شاذ نادر غير معتمد عليه طريقه محمد بن سنان و هو مطعون فيه لا تختلف العصابة في تهمة و ضعفه و ما كان هذا سبيله لم يعمل عليه في الدين.» الرد على أصحاب العدد – جوابات أهل الموصل، ص: 20.

[4] □ رجال النجاشي – فهرست أسماء مصنفی الشيعة، ص: 328، رقم 888.

[5] □ «قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ، قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَمْدَوَيْهِ، سَمِعْتُ الْفَضْلَ بْنَ شاذَانَ، يَقُولُ: لَا أُسْتَحِلُّ أَنْ أَرَوِيَ أَحَادِيثَ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانَ، وَ ذَكَرَ الْفَضْلُ فِي بَعْضِ كُتُبِهِ: أَنَّ مِنَ الْكَاذِبِينَ الْمَشْهُورِينَ ابْنَ سِنَانَ وَ لَيْسَ بِعَبْدِ اللَّهِ.» رجال الكشي، ص 507، رقم 979.

[6] □ سوره يونس، آیه 20.

[7] □ سوره اعراف، آیه 187.

[8] الكافي (ط - الإسلامية)، ج1، ص: 258، بَابُ «أَنَّ الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ إِذَا شَاءُوا أَنْ يَعْلَمُوا عُلُومًا».

[9] «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ الْخَزَّازِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْبَجَلِيِّ عَنْ خَالِدِ الْقَلَانِسِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) حُجُّوا وَاعْتَمِرُوا تَصِحَّ أَبْدَانُكُمْ وَتَتَسَّعَ أَرْزَاقُكُمْ وَتُكْفَوْنَ مُنُونَاتِ عِيَالِكُمْ وَقَالَ الْحَاجُّ مَغْفُورٌ لَهُ وَ مُوجُوبٌ لَهُ الْجَنَّةُ وَ مُسْتَأْنَفٌ لَهُ الْعَمَلُ وَ مُحْفُوظٌ فِي أَهْلِهِ وَ مَالِهِ.» الكافي 4- 256- 21، عنه وسائل الشيعة، ج11، ص: 9، ح14113-7.

[10] «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ الْبَجَلِيِّ وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنِ الْعَمْرِيِّ بْنِ عَلِيٍّ جَمِيعاً عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى ع قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَرَضَ الْحَجَّ عَلَى أَهْلِ الْجِدَّةِ - فِي كُلِّ عَامٍ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مِنْ اسْتِطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ قَالَ قُلْتُ: فَمَنْ لَمْ يَحِجَّ مِنْهَا فَقَدْ كَفَرَ - قَالَ لَا وَ لَكِنْ مَنْ قَالَ لَيْسَ هَذَا هَكَذَا فَقَدْ كَفَرَ.» الكافي 4- 265- 5؛ عنه وسائل الشيعة، ج11، ص: 16، ح14128، بَابُ أَنَّهُ يَجِبُ الْحَجُّ عَلَى النَّاسِ فِي كُلِّ عَامٍ وَجُوباً كِفَائِيّاً.

[11] «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ فِي الْعِلَلِ وَ عُيُونِ الْأَخْبَارِ بِإِسْنَادِ الْآتِي عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ عَنِ الرِّضَا ع قَالَ: إِنَّمَا أُمِرُوا بِحَجَّةٍ وَاحِدَةٍ لَا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ - لِأَنَّ اللَّهَ وَضَعَ الْفَرَائِضَ عَلَى أَدْنَى الْقُوَّةِ كَمَا قَالَ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ يَعْنِي شَاءَ لَيْسَعَ الْقَوِيِّ وَ الضَّعِيفِ - وَ كَذَلِكَ سَائِرُ الْفَرَائِضِ - إِنَّمَا وَضِعَتْ عَلَى أَدْنَى الْقَوْمِ قُوَّةً فَكَانَ مِنْ تِلْكَ الْفَرَائِضِ الْحَجُّ الْمَفْرُوضُ وَاحِداً - ثُمَّ رَغِبَ (بَعْدُ أَهْلُ الْقُوَّةِ بِقَدْرِ طَاقَتِهِمْ)» علل الشرائع - 273، و عيون أخبار الرضا (عليه السلام) 2- 90؛ عنهما وسائل الشيعة، ج11، ص: 19، ح14136-2، بَابُ وَجُوبِ الْحَجِّ مَعَ الشَّرَائِطِ مَرَّةً وَاحِدَةً فِي الْعُمْرِ وَجُوباً عَيْنِيّاً.

[12] وسائل الشيعة، ج11، ص: 20، بَابُ 4 عَدَمِ جَوَازِ تَعْطِيلِ الْكُعْبَةِ عَنِ الْحَجِّ.

[13] همان، ص23، بَابُ 5 وَجُوبِ إِجْبَارِ الْوَالِي النَّاسَ عَلَى الْحَجِّ وَ زِيَارَةِ الرَّسُولِ ص وَ الْإِقَامَةَ بِالْحَرَمَيْنِ كِفَايَةً وَ وَجُوبِ الْإِنْفَاقِ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ مَالٌ.

[14] همان، ص25، بَابُ 6 وَجُوبِ الْحَجِّ مَعَ الْإِسْتِطَاعَةِ عَلَى الْفَوْرِ وَ تَحْرِيمِ تَرْكِهِ وَ تَسْوِيفِهِ.

[15] «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَمْرٍو وَ أَنَسِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ ع فِي وَصِيَّةِ النَّبِيِّ ص لِعَلِيِّ ع قَالَ: يَا عَلِيُّ كَفَرَ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ عَشْرَةٌ - الْقَتْلُ وَ السَّاحِرُ وَ الدِّبْثُ - وَ نَاكِحُ الْمَرْأَةِ حَرَاماً فِي دُبُرِهَا وَ نَاكِحُ الْبُهِيمَةِ - وَ مَنْ نَكَحَ ذَاتَ مَحْرَمٍ وَ السَّاعِي فِي الْفِتْنَةِ - وَ بَائِعُ السِّلَاحِ مِنْ أَهْلِ الْحَرْبِ وَ مَانِعُ الزَّكَاةِ - وَ مَنْ وَجَدَ سَعَةً فَمَاتَ وَ لَمْ يَحِجَّ - يَا عَلِيُّ تَارَكَ الْحَجَّ وَ هُوَ مُسْتَطِيعٌ كَافِرٌ - يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مِنْ اسْتِطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ يَا عَلِيُّ مَنْ سَوَّفَ الْحَجَّ حَتَّى يَمُوتَ - بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَهُودِيّاً أَوْ نَصْرَانِيّاً.» الفقيه 4- 356- 5762 الفقيه 4- 368- 5762، عنه وسائل الشيعة، ج11، ص: 32-31، ح14164-3.

[16] «فهو فرض على كل من اجتمعت فيه الشرائط الآتية من الرجال و النساء و الخنثائي كتابا و سنة و إجماعا من المسلمين بل ضرورة من الدين يدخل من أنكره في سبيل الكافرين، بل لعل تأكد وجوبه كذلك فضلا عن أصل الوجوب، كما هو واضح و لذا سمي الله تعالى تركه كفرا في كتابه العزيز» جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، ج17، ص: 220.